

کتابخانه
سجده شورای
اسلامی

۶

و خواب بر او افتاد و از آن بانه میزند و این سگسار میکنند **قسم چهارم** آنست که صد تا زیاده نزنند
 و سرش را برایشند و یکسال از شهر خود بیرون کنند و این صد هم یکبار است و در وقتیکه یکبار است
 بعضی گفته اند هر یک صد تا زیاده نزنند و هر روز یک بار نزنند و بعضی گفته اند
 که یکی غیر محض است بخواب عقده بزند که زیاده باشد و ضوای که زیاده و در روز سه مرتبه نزنند و آن شهر
 با بیرون کردن غیب باشد هر چند عقده برود شده باشد **قسم پنجم** صد تا زیاده نزنند و آن صد مرتبه زیاده باشد
 اگر از دست که زیاده باشد و عقده که زیاده نزنند و در وقتیکه زیاده باشد و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 شد و وقتیکه این قسم نوزده است **قسم ششم** بیجا زیاده نزنند و این صد تا زیاده نزنند
 که زیاده باشد و خواب محض و خواب غیر محض و در وقتیکه سرش را نزنند و آن شهر بیرون کردن نیست
قسم هفتم هفتاد و پنج تا زیاده نزنند و آن صد تا زیاده نزنند که زیاده باشد و بعضی گفته اند
 نند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 زیاده نزنند و اگر زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 که وقتیکه زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 حد و وقتیکه زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 عزم بر آن مکان شریف نمایند هر یک که با هم میزنند تا زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 که امام هر وقت زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 ندانسته باشد که زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
اول آنکه گمانی بر عهد من نماند که زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 و بعضی گفته اند که اگر زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند

عالت

حالت که ایشان را یافته اند و تا زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 در میان روز و وقتیکه زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 که مستوجب عهد که در وقتیکه زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 در خوردن و آشامیدن بر او نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 کارش را زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 و در هر دو واحد میزنند و بعضی گفته اند در هر یک یک مرتبه نزنند و زیاده نزنند
 و مشاهده وقتیکه زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 هر که زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 و بعضی گفته اند که اگر زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 حدی میزنند و وقتیکه زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 آید و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 گفتارش نزنند او تا زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 میزنند **قسم هفتم** هر که زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 شود که در میان باری او زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 و بعضی گفته اند که زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند
 که دست در کف او زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند و زیاده نزنند

1

کوهان که بدهند که این اثر از روی بد جملته یا فتنه باشد یا بدین نشان برهنه ملاحظه بکند که بود است
 حاکم شرع این اثر را فریب میزند با آنچه برصالت جانده از عده مانیا نماند تا نود و نه تا زیا درود و در حدیث
 صحیح و وارسته است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم در روزی که روایت شده است
 حضرت فرمود که هر کس که از زبان من در این حدیث صد بار بگوید که **ششم** هرگاه از او در وقت بحد نبیند
 و در وقت بیستم آنکار را بکشد و او را میزند و بعضی گفته اند در وقت چهارم میبکشد و اگر شدت راهت
 می بیند چندین بار در وقت بیستم او را میزند و بعضی گفته اند در وقت بیستم او را میبکشد **هفتم**
 هرگاه کسی فریب کند پیش از آنکه در نماز حاکم شرع ثابت شود در نماز نماند و اگر بعد از آن ثابت
 شود بکشد هفت هفتاد که ساقط نمیشود و حد نماز شده او را و بعضی گفته اند حاکم شرع را در میان
 حد زدن و نجسیدن **هشتم** هرگاه زنی شوهره داشته باشد و معامله شود او را در نماز نماند تا چهار روز
 اقرار کند که زنا کرده است بنیابوست **نهم** کسی که مردی را در خانه خود ببیند که باز زنا میبکند
 هر دو را میتوان نکشت اما اگر نزد ما که ثابت نکند و اقصای میکند و میان خود و خدا گناه ندارد
بجای نهم در میان کیفیت ثابت شدن زنا است زنا بد و چیزی ثابت میشود اقرار با اقرار کردن و **دشتم**
 و اقرار است که ثابت میشود و نامی با کذب خواهی بود باشد و خواهی زن چهارم اقرار کند
 بزنا و خلاف آن را نکند چهارم اقرار باید کرد و چهارم عملی شود یا در یک مجلس شود و نیز با اقرار است
 و اگر اقرار است که تعدد و مجبور و کافر نیست و گفته اند که اگر کتمان چهارم اقرار کند او را نیز
 میبکند و اگر مجبور اقرار کند اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بزنا اگر اقرار کند بقره بکند و احدی میبکند
 و اگر تعدد میبکند حد میبکند و چیزی ثابت شدن بکراهت و ثابت میشود سنکسار که چهارم اقرار
 عادل که گواهی میدهد که زنا او را دیده اند مانند میل در سر نه خایه یا سه حامله و نه عادل

شهادت

شهادت بدهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی بدهند که گفته اند که او را سنکسار میبکند و
 صد تا زنا نماند و بعضی گفته اند صد تا زنا نماند یعنی نماند و اگر کمتر از چهار نفر گواهی بدهند
 نمیشود و گواهی از احدی نمیشود و بعضی گفته اند که بعضی پیشه بیابند و شهادت بدهند پس اگر
 باقی شهروند حاضر شوند شهادت که اینها را حد میزند و میبکند و انتظار باقی شهروند میبکند
 و زنا نماند و بعضی گفته اند که شهادت ایشان برین فعلی است و موافق یکدیگر یا است بر آن بعضی گفته
 در وقت نشسته اند که گفته اند بعضی گفته اند در وقت نشسته یا بعضی گفته اند در وقت نشسته و بعضی گفته اند
 و یکی ثابت میشود و گواهی از احدی نمیشود و مشهور است که حاکم شرع اگر کسی برساند که کسی زنا
 کرده است بعد از گواهی اقرار او را حد میبکند و در حد میبکند و در حد میبکند و در حد میبکند
 مانند اولی و صاحب حقها که اقرار است بر آن صاحبان حد میبکند تا حد میبکند حد میبکند
فصل دهم در حد و اقرار است و در آن چند عرصه است **اول** ثابت شدن در اولی
 شهادت یا بیگانه که اقرار است یا بیگانه که اقرار است و بعضی گفته اند که حاکم شرع بعلم خود حد میبکند
 چنانچه در حد میبکند و اگر کمتر از چهارم اقرار کند که حاکم شرع او را نیز میبکند
دوم بدانکه لواط برود و ساق است او را تا آنکه در حد میبکند و در حد میبکند و در حد میبکند
 که در حد میبکند و در حد میبکند و در حد میبکند و در حد میبکند و در حد میبکند
 و حد این قسم کمتر است بر فاعل و مفعول هر دو یکی بالغ و عاقل یا شکر خواه انا باشد
 و خواه بنده و خواه مسلمان باشد و خواه کافر و خواه زنه باشند یا شکر خواه بنده و عاقل
 باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را میبکند و طفل یا دیوانه قهر میبکند و بعضی گفته اند
 اگر فاعل دیوانه یا زنه باشد یا زنا او را میبکند و امام مجتهد است در حد میبکند که اگر لواطی در حد باشد میان

آنکه او را بشنود که در بوند یا با تشبیه زانند یا دست و پایش را بپندند و از کوه بی برانزانه
یا دیوار بر او را بر او بشنود و با تشبیه است که اگر کسی را با تشبیه بعد از آنکه رسوا است **م**
آنکه ما کسی را با تشبیه ملاقات کنیم در میان راههای او یا در پیرایه بدنه آنکه در گذر راه او گذر کند
او و تشبیه است که هر دو را که با تشبیه ملاقات یا تشبیه کنند و بعضی گفته اند هر دو که
با تشبیه می باشد و با تشبیه ملاقات داشته باشد و تشبیه می کرد و زانند که در تشبیه است
میکنند و هر دو که تشبیه می باشد و با تشبیه ملاقات داشته باشد و تشبیه می کنند این
بیشتر است و با تشبیه ملاقات می باشد و تشبیه می کنند و تشبیه می کنند که در تشبیه است
که در میان راههای او و تشبیه می کند و هر دو در تشبیه است که تشبیه است با تشبیه ملاقات
فرستاده است این را در تشبیه می بینیم و با تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات
تا نیا تشبیه باشد **ب** و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
دانش و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
امری است و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
چهارم هر که آقا با غلام خود را با تشبیه می کند و تشبیه می کند که در تشبیه است
میکنند و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
میکنند و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است

که هر

که هر که بر او از روی خواهش بیوسه متعلق او را با تشبیه می کند **ششم** که در تشبیه است
با تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
با تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است
و تشبیه می کند که در تشبیه است با تشبیه ملاقات و تشبیه می کند که در تشبیه است

که هر

کفتن چکار دارد که کشته سگ را بر زمین برود بگوید سگ را کشته است کشته نشود و اگر سگ را
چون فانی غش شده بهمان کوی ریخته است و با ذمه بکار تو صاحب کرده و طوطی خود را در دست تو ریخته
و ذمه با آن نطق حاصل شده در بعضی وقتها میگوید اما صاحب کف سگ را کشته است و همین
مسئله را بپذیرد با بد جواب بگوید من جواب میگویم که در دست یا شده از ما نیست و از ما نیست
خلفه بد جواب میگوید و میگوید که از خودم خواهد بود و امیدوارم که کشته نشود یا کشته نشود
و هر آن ذمه با کف را بگیرد زیرا که زمین پر و نه میخورد تا بجا نشد و بر غیر خود و زوا است که با
میکنند برای آنکه شوهر داشته و از نظر میکنند تا فرزندان از آن ذمه توار شوند و از فرزندان را
نطق میدهد که در دست و ذمه واحد میباشند که با صاحب احسن است که است چون بعضی
اموالی و منافع حاصل از آن شد و قضیه را با حکما ما هم عرض کردیم و فرمود که اگر کسی در
جواب میماند بود که سپهر کف است که میخورد با بر زمین شایسته و بعضی در بعضی
احکام مذکور است اشکالها گفته اند که این رساله گویا اشتباهی است از روی صاحب کف که او چه
مردمان نایب میبود با چه جان فدا از زنده و بی همتا زنده نایب نیست و در زمان اولاد و
زاد با لقی نایب با لقی صاحب کف نایب واحد میزند و با لقی و انفرج میکنند و اگر هر دو نایب با لقی
باشند هر دو را انفرج میکنند **فصل چهارم** در بیان حد قیامت یعنی قضا که چه کند و
موی زنی برای زنا یا مایه دفع جرمی لواط و غیره میان علی است که او و سر و سر و سر
میتواند که هفتاد و پنج تا زیاده است و بعضی گفته اند که بعد از حد سر بر سر میزنند و برود
با قبیل میگرداند که رسالت و زنا هر چه پیش میآید و بعضی گفته اند در مرتبه اول بعد
از حد سر بر سر میزنند و بر سر میگرداند و در مرتبه دوم با نه هفتاد و پنج تا زیاده میزنند

و از مهر

و از مهر پیش میکنند و در مرتبه سوم نایب از مهر میزنند و در مرتبه چهارم نوبت از مهر
و تا زیاده میزنند و اگر قبول نوبت میکنند و اگر نوبت کف تا زیاده نوبت یعنی نوبت را شکست
و بعضی میگویند از نایب سگ آنکه که در نوبت اول او را هفتاد و پنج تا زیاده میزنند و از مهر میزنند
و این افضا است که در نوبت اول نایب از مهر میزنند و در نوبت دوم و در نوبت سوم
نایب میزند و در نوبت چهارم کف که قبلا قرار کند و نوبت میزنند **فصل پنجم** در بیان حد و طوطی
و اموال است و در حد و طوطی است **اول** کسی که با حیوان جانی کند که مالک آن حیوان باشد که کشته شد
بحد حیوان خود میزند و مانند کشته شدن و کف و در نوبت دوم نایب میزند و اگر در نوبت اول نایب
باشد نایب بر شوهر نوبت میزند و اگر نایب با حیوان حاصل شود نایب در بعضی وقتها نایب از مهر میزنند
چنانچه در چند روایت وارد شده و عالی از قوی نیست و بعضی صد تا زیاده گفته اند و در بعضی
گفته اند نوبت اول است همان اول که در نوبت دوم و در نوبت سوم **دوم** اگر کسی کشته شود
که بعد از آن فعلی بر سر او شده و نایب را مالک است که کشته شد نایب میزند و در نوبت دوم حیوان را نایب
در نوبت میزند و نوبت دوم میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند
آنکه واجب است که حیوان را نایب میزند و حیوان نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند
که در نوبت اول نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند
شش تا نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند
معتبر از حضرت صادق و کامل و مواصلا که در علم میفرمودند که هر کس که حیوانی را کشته
از نایب میزند و بعد از آن حیوان نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند
و بعد از آن نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند و نایب میزند

و با حشر میدهند و بیست و پنج تا نایاب در میان انسانها و بر سینه که حیوان چنگاله دارد و در
 که حیوان گشای نوار و یکی معضرت و رسول صلی الله علیه و آله را از پیش یکدیگر که در هم حرارت نمائند بر روی چنان
 و انسانان بر طرف نشود تمام شده و شفا که حیوانی باشد که مقدار سوزان باشد و حیوانی
 گوشت باشد مانند اسب و سایر الاضیافا ذی ذی نمیکند بلکه از آن شهر می رود و در پیش روی
 میفرسند که آن شخص را بوسه میزند و در وقت تاب عمل نکند و بعضی گفته اند که گوشتش بر حرام میشود
 و اگر حیوان اندکی باشد که از اجسام حیوان میدهند و لا یجوز کتله میدهند و بعضی
 گفته اند بجز طبع و حیوانیت و در وقت اشتداد در تمام گوشت و بعضی بجز و عقل
 حد ان احکام دیگر اعتبار نکند و اندک طفل در میان آن که چند عمل کند از آن نایاب میکند و این
 حد بود که عادل و بدلتان را بابت میبندد و بعضی گفته اند در وقت از او بگویند نایاب نیست
 و در وقت سیر یا جهام که در او را میکنند که در وقت یا سه عقده تا زمانه مذکور باشند
 و اگر حیوان اندکی باشد با قرار او بفرز فرزند نایاب نشود **در وقت احوال و طبع**
 در احکام مشروط است که کسی را نایاب بکند و در وقت که محسوس و نایاب داشته باشند
 او را سگسار میکنند و اگر نایاب نباشد با سگسار نایاب نمیشود و زیادتی بر او نماند و بقدر
 این احوال معطل است و او را فرزند میکنند و اگر نایاب خود بفرزند او و طبع کند یا اگر نایاب در وقت
 خود او را فرزند میکنند و حکم نایابان محرم بعد از نماندن او را گویند با بقیه و نایاب نشود
 بیهار که نایابها و اقرار هر متذکر نذره است چنانچه گفته شد **باب بیست و دوم** در بیان حقیقت
 و در آن چند مطلب است **اول** در بیان موید حقیقت است و آن نسبت دادن شخص است بفرز نایاب
 مثلا آنکه بگوید تو نایاب منی یا لولاه کننته یا من نایابم تو یا فلان خودت و اما اولی

که ملازم

که دلالت بخندنا یا لولاه کننته و یا فلان خودت و یا لولاه کننته و یا فلان خودت و یا لولاه کننته
 که گفته باشند بفرز نایاب منی حقیقت است نسبت با داد و عاکی بر شخصی که بگوید تو نایاب منی
 یا بگوید ای ولاد ای نامشهور است که این گفتار و گفتار و گفتار و گفتار و گفتار و گفتار
 و بعد هر دو و بعضی گفته اند مطلقا حد تعیینند برای آنکه معلوم نیست که کدام یک را نسبت بفرز نایاب است
 زیرا که هر گاه نسبت با داد نایاب باشد و بر پدرش باشد و حکم است و حکم است و حکم است و حکم است
 چه که گفته باشند و اگر بگوید با نایاب شخص نایاب که در مشهور است که هر وقت گفته است که
 و هم بپوشد و یکی و اگر هر دو را در وقت که نماند و در وقت که نماند و در وقت که نماند
 از برای محال است و نسبت به یکی گفتار نسبت و اگر بگوید ای فرزند نایاب منی و عاکی بگوید ای
 فرزند نایاب منی عاکی گفته و اگر بگوید ای در وقت نایاب منی عاکی بگوید ای فرزند نایاب منی
 او را فرزند میکنند مگر آنکه در وقت نایاب او را در وقت نایاب او را در وقت نایاب او را در وقت
 او را فرزند کنند مانند نایاب و در وقت و اگر بگوید ای فرزند نایاب منی عاکی بگوید ای
 حکم است که ملازم و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
 از برای نایاب و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
 نمیکند اما در وقت حقیقت میکنند ظاهر نایابان حقیقت نباشد و اگر دشنامهای دیگر دهد
 که موجب تحقیر و استخفاف او باشد و سبب آزردهی او گردد و بدو آنکه او را سخن باشد
 اذ حد نایاب نماند بلکه فرزند میکنند با آنچه حکم مصلحت دارد و معلوم آنکه بگوید ای سگسار خنجر
 ای اجتر این ناستوای شارب الخراجی خا بنی که کتاب ای کافرای فرزند نایاب منی و یا ای کوی
 ای کوی ای پسند هر چند مصلحت نایاب را نماند با نایاب ای فرزند شده ای فرزند خودت و اگر مصلحت

و حق الله علیها بیرون دنیا را خداوند و قول اولی و قولی تراست و در حدیث صحیح از حضرت امام
 جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که آنرا حضرت بر سر پدیدین کرد و در عقدا را از مال دست
 دنیا را میباید فرو کرد و در دنیا بر سر پدیدین کرد و در عقدا را از مال دست
 کرد و در عقدا را از مال دست دنیا را میباید فرو کرد و در دنیا بر سر پدیدین کرد و در عقدا را از مال دست
 دنیا را میباید فرو کرد و در دنیا بر سر پدیدین کرد و در عقدا را از مال دست
 حضرت فرمود که هر که بداند از سلمانا چون بخواهد که ضعیف گردد باشد و در عقدا را از مال دست
 ساقی بر او اطلاق میکنند و از دنیا را دست است اما دست دیگر از دنیا بر نهاده که
 گمان از بیاید دست برید هر آنکه گمان را با بدستان بریده شود در بیان
 حد در حدیث هر کجا با نفع ما را عقدا را برید و در از عقدا را بدست شود واجبست بر زنده که را
 لوا بر وجهی و اگر تلف شد باشد مثل را عقدا را بر دهد و ما که شرح منیرها بود که چهار انگشت
 او را از بندگی که متصل به است از دست راست میباید و کف دست و انگشتها را هم
 برای او بکنارین برای وضو نماز او بر وضوی که سبب است میگرداند که از بند دست میباید
 و اگر بعد از بریدن دست در بندگی بود در زدی کند باو چپت را میباید از فصل میباید
 و باشد تا برای او بکنارین که در نماز و استادن و شستن و سبب است که از خون میباید
 و اگر میباید در زدی کند بعد از بریدن دست و پا در زندان او را هیت چپ میکنند
 در زندان بود و در عقدا را بریدند و او را میکنند و اگر چپ زدی بکنارین باشد و در عقدا را
 دست راست را میباید در عقدا را بریدند و او را میکنند و اگر چپ زدی بکنارین باشد و در عقدا را
 که در عقدا را بریدند و او را میکنند و اگر چپ زدی بکنارین باشد و در عقدا را

در زدی

در زدی بریده شده باشد در بیضوت خلافت بعضی گفته اند دست چپ را میباید برید
 گفته اند با چپ چپت را میباید برید بعضی از آنها فرین احتمال داده اند که بریدن با کفایت ساقط
 شود و کفایت خالی از اشکالی نیست انکه در زدی کند دست و شل باشد هر دو را آنست
 که دست راست را میباید برید و بعضی گفته اند نیاید بریدن بر او انکه دست شل را که برین فرین از اطمینان
 نمیتوان کرد و با عقدا را میباید برید و دست چپ را میباید برید با یا چپ شل را یا چپ میکنند
 انکه در زدی کند و دست چپ را نشاند باشد با دست چپ شل باشد هر آنست که دست شل
 میباید برید و بعضی گفته اند نیاید بریدن او را در زندان چپ میکنند و در صورتی که هر دو دست شل
 شل باشد نیاید بریدن خلافت انکه جوابی که دست را میباید برید اگر عقدا را دست چپت را برید
 بعضی گفته اند بریدن دست راست ساقط میشود و اگر گفته اند دست راست شل را میباید برید
 دست چپ را با او میباید برید و هر دو آنست که بعد از بریدن دست سنت است که دست شل
 داخل کنند تا خون بند شود و او را نکند در بیان طریقی است حد در حدیث همان موافق است
 به و کوه است یا بعد از بریدن عقدا را که در بعضی گفته اند بعد از بریدن عقدا را که در حدیث
 و بنا بر مشهور است که بکفایت اقرار کند مال از او بیک زدی و حدیث منند تا میباید اقرار کند و اگر عقدا را
 یا کفایت اقرار کند بر زدی اعتبار ندارد و حکم آنکه عقدا را صدق اقرار بکند و اقرار آن که از زدی چپ
 و شکر نباشد چپ شل را اعتبار ندارد و هر چه چپ مال زدی را با او برید و بعضی گفته اند
 که اگر عقدا را اقرار برین مال زدی را با او برید عقدا را صدق و عقدا را با او برید عقدا را
 در بیان بقیه احکام است در ان خیده طریقت در حکم گفتن در عقدا را صدق است
 باشد و گفتن را در زدی باشد عقدا را صدق است انکه دست را میباید بریدن و عقدا را صدق است

که من بکبار دیگر بیدیدم او بر دم کل را شناختم و او بسوی من می آمد بدین او بر د چون دهن
 شدم و گفت بخدا سوگند میدهم تو را که بگوئی که با من کفتری چه معنی داشته است آنچه
 چه کفتری کفتری مگر از آن سخن که با من کفتری چه معنی داشته است و از جهت چه کفتری
 مگر از آن سخن که با من کفتری چه معنی داشته است و از جهت چه کفتری کفتری
 و عیان هم در اشقی که و بدین سیر درستی در این شهر گذارم و بعد از آن که در آن
 سخن کفتری هم عالی می کردم و هیچ اثر نداشتیم غیبی که چه معنی دارد من جواب دادم
 که تو این اعمال را در بلاد دیگر برای کافرین چند کرده و آنقدر بدت و اکتوف بشهرت داخل شده
 که آنرا اسلام از ظلمات و عبادات جمیع اینها نواز و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 قرآن مجید و صحیفه کماله و کتبها نباشد و هیچ کس نیست که بر بار و بار و بار و بار و بار
 و دعا نباشد و سفیدهای ایشان معلوم است انعام بقایید حق و قرآن و دعا و دل ایشان نوشت
 با تمام بود در چنین شهرت جادوهای باطل و نوحه می کنند و نظیرهای کفر آری و نوحه می کنند
 می آید این را که شنید دست می بوسید و در نزدیکی سفر اختیار کرد و روانه کفر را در خود شد
 و معنی هوائی شود پست کفر را یاد و کراهت عادل ثابت میشود **و** کسی که در آن پدید
 که اراده بدی نسبت بزند او یا بسراویا اعلام او دار و بکفر از ننا و لواحقه می تواند حقوق
 دفع شود و اگر در دفع کرد آن ناسوگند شود خویش همد راست و عین نماند و بعضی
 محارم را بانی داخل کرده اند ما در خود هر چه می بینیم و در حق خود هر چه
 براند **سپس** کسی که بخواهد که عسوف خود از نامی که بر نام خانه او باشد یا از خود بدو
 نظر بچشم مردم نامحرم کند می تواند از رزجی و منع کنند و آن معنی نشود می تواند با و بچوب

یا سنگ

یا سنگ بپندارند و اگر با او انداختن کشته شود خونش هر راسته که می زندان باشد
 در جزیش می توانند که در آنجا چیزی بسوزند و بنمایند آنرا که در آن زمان بوهنه باشند که در آن بصورت
 بخوبی بسوزند یا چوبی انداختن کرده اند و اگر کشته شود خونش هر راسته که می زندان باشد
 بکفر دفع کردن نفعی بر او نماند بلکه اگر از بسنگ ریزه نماند دفع کرد و سنگ بر زمین
 و اگر حیوان از کسی رو بآید یا بدین و بزجی معنی نشود می تواند کشت و فریاد همد راست
 شتر و یا گوسفند که از علام خود را حد می نمایند اگر کار کرده باشد که مستوجب حد
 شده باشد بعضی گفته اند واجب است او را زندان کنند و همد راست که سنت است
 و در حدیث صحیح وارد شده است که کفاری نماند بغیر آنکه او را زندان کند **سپس** معنی
 از خلا یا از کشته اند که بدین بر زمینند و بشوهر بریدن خود حد می نمایند و اگر مسلمانی
 و بعضی جایزند از کشته اند و ظاهر بلام بعضی از آنها است که آقا و بدین و بشوهر بریدن
 حد می نمایند بلکه مجتهدی باشند و بعضی گفته اند که اگر مسلمانی را جانی باشد می تواند
 زندان او را کشت که در حق مجتهد نکند اگر چه در حدیث است که تقلید مجتهد می تواند کرد و
 بر هر تعریف باید که علم بر حق موجب حد باشد پس اگر کراهت ثابت شود باید که زند
 مجتهد تا بقیه شود **و** خلافت که با مجتهد جامع الشرائط عادل می تواند در حد است
 اجرا و جمیع حد و بیک حق است مجتهد که در زند و سنگسار کردن و بردار کشته اند
 و بعضی گفته اند حد دوی که بکشته شود میسار می تواند کرد و بعضی گفته اند حد زند
 و طلاق اگر از امام ۴ و یا بر طاهر است و مجتهدی هم می تواند زند و سنگسار خالی از حد است
 نیست و تحقیق بر مسلمانی بر ضرر نیست زیرا که هر مجتهدی برای خود عمل خواهد کرد **باب**

سپس

گفتند از مال میوه نماند که این گفته را بود و قیمت حیوان زنده را بدهد و اگر در این وقت
تلف کند که آن میوه شود با قیمت را در وقت کشتن بدهد و اگر بعضی از آنها را باشد که آنانها
منفعه نماند میماند و عموماً و بجز آنها از مال مالک است و قیمت آنها را از قیمت
حیوان بیرون میکنند و یک تن حیوان نیست که طول گوشت نباشد اما قابل ترکیب باشد
مانند شیپ و پیوسته و بوزا که یکی از آنها را ذکر کنند باز هم در وقت کشتن تفاوت قیمت
کشته و زنده را میدهند و اگر بخورد یک تن کشته قیمت را میدهند و اگر بعضی از آنها را قیمت
داشتند با شادان از قیمت استقامت میکنند مانند قیل که در دنیا و استخوانها قیمت دارد و اگر در
اول در این قسم جابجایی و بعضی از اعضا حیوان واقع شود مثل اندک جگر که در کبد باقی بماند
نماند اگر گفتند از این میدهند یعنی تمام قیمت صحیح و معیوب و بعضی گفتند مانند کبد و جگر
در حیوان در وقت است قطع هر دو تمام قیمت را میدهند و قطع هر یک نصف قیمت مانند جگرها
و دستها و پاهای و گوشها و در ادوات معتبره وارد شده است که کسی که یک جنم حیوانی را کوبد
گند بر قیمت آنرا میدهند و بعضی از علماء گفته اند در حال زنده قیمت نیست در کشتن
نیست که قابل ترکیب نباشد مانند سگ و خوک و قیمت آنها را میباشند و ملک کسی نمیشود
بگشاید آن چیزی لازم نمیشود که چهار سگ سگ شکاری که تعلیم شکار کرده باشند
و بعضی گفتند که قابل تعلیم بوده باشند و خلاف است که بعضی سگ سگونی است با شادان
هر سگی که تعلیم شکار کرده باشند همت و سلوکی گفتند مانند سگ سگونی که در تربیت
از قویهای بون و دور نیست که سگ بان باشد و اگر گفتند در خصوص سگونی نماند و در
آن خلاف است و همواره نیست که چهار در هم است که موافق زنده دانگی قیمت دو هزار و پانصد

در بیان

دنیاست و بعضی گفتند اگر قیمتش کمتر از این باشد قیمت را میدهند و بعضی مطلقاً قیمت قائل
شده اند و بعضی احتیاطاً اده اند که برای سلوکی چهار در هم باشد و برای سگهای دیگر قیمت
سگ کل است و در در میان نیز اختلاف است اکثر یک کو سفند گفتند و بعضی قیمت در هم گفتند
که بکهنه رود و بیت و شصت دینار باشد به زرقه نیم و بعضی قیمت قائل شده اند سگ است
که حر است باغ کند و اگر قیمت در هم گفتند در دنیا و بعضی قیمت گفتند اندونانی اظهار است
سگ زراعت و اگر گفتند در دنیا یک نفری گندم است و در روایت جریب گندم وارد است
و جریب چهار نفری است و بعضی قیمت گفتند در دنیا سگی که حر است جگر یا خانه میکند یک نفر
خاکست و بعضی گفتند که این که با زراعت که دیده اند و اگر کسی خوک را زدن می کند
که پنجاه درختان خود نگاه داشته باشد قیمت آنرا میدهند یعنی یک تان در میان خود بران معاف
میکند و همچنین اگر شتر یا آلات هوا که حلال میدانند پنجاه داشته باشند و سلمانی تلف
گند قیمت آنرا که نوزاد آنها حلال میدانند میدهند که ملائنه اظهار کنند چون خلاف شرط است
اگر بکند یا تلف کند سلمان چیزی بر او لازم نمیشود مشهور میان قدامت علماء است که حیوان
که بچوای میور شد که در شب جای بی برود است کسی یا باغ کسی بکند صاحب حیوان حاضر است
و اگر در روز جای بی بکند حاضر نیست و روایتی در این باب وارد شده است که صاحب
زراعت و در میاید زراعت خود را محافظت کند برای آنکه ضرر و است که حیوانات
بچریدن بر او در شب صاحب حیوان میاید حیوان خود را محافظت نماید و اکثر
متأخرین شب و روز اعتبار نگرفته اند و گفتند صاحب حیوان اگر در حفظ حیوان
تقصیر کرده است حاضر است خواه در شب و خواه در روز و اگر تقصیر نکرده است حاضر نیست

حتم شد رساله بر دست احقر عبا و همی را قریب شهر قزوین در پنج ماه جاری الا اوله شش ماه
و ما بعد الا فی وجه در چند روزی بر وجه استجواب و فریاد اشتغال مشغول شد
شده اگر مصنفان روزگار بر خطای و زلج طمع کردند زبان
طعن نکشند و بدو تا اهل بیار صادر است
نمایند و از جرمه اندر چه جانها لغو
عالمها و اولاد القوم و اهل
و الحیسترا اولادها
والهاتون علی سبیل
محمد و معتز الا قد
صالحانی الرجوع الی الله
بیت

۱۲۵

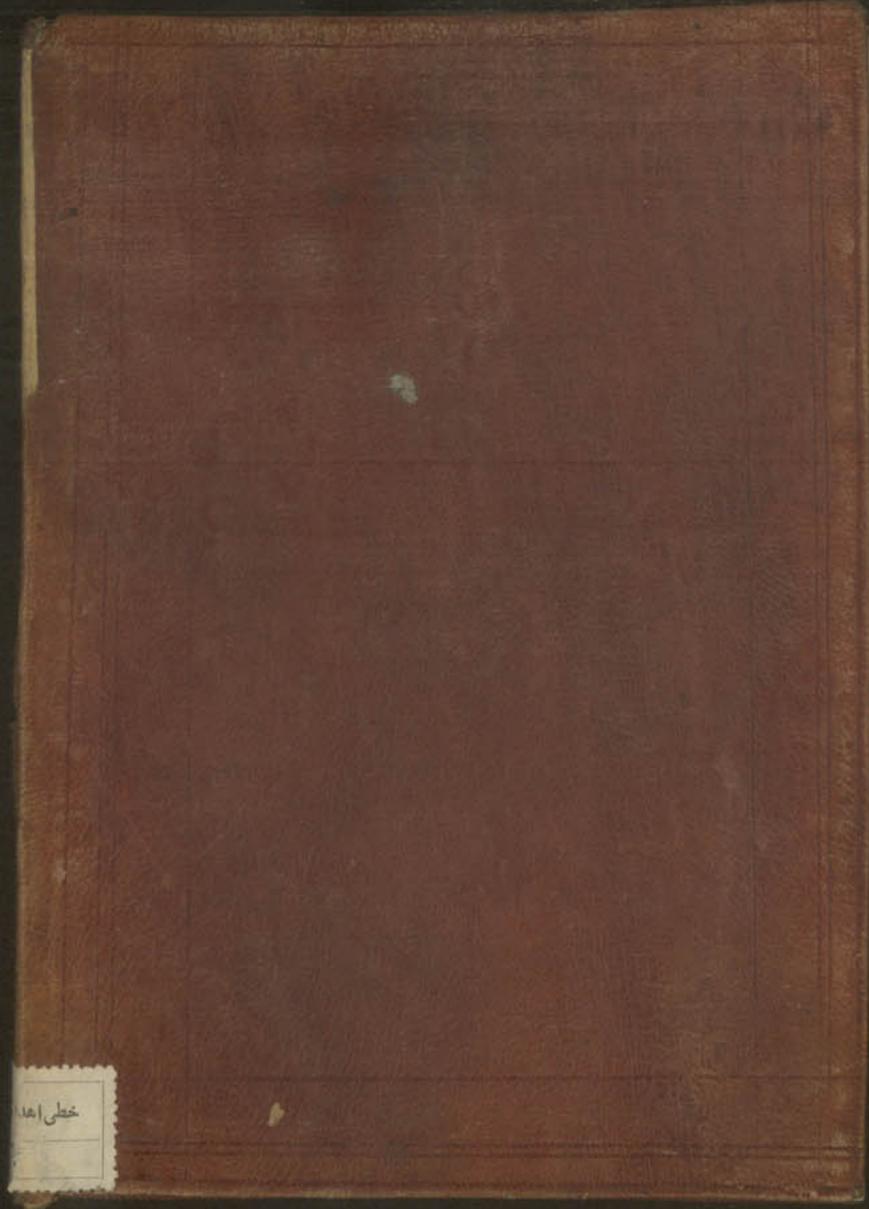
کتابخانه
شهر قزوین
۱۲۵۰



۲۵

۲۶

۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱



خطی ۱۵۱

۱
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴